

داستان ۱ جلسه ۲ (ترم ۲)

" یافتن کفش برای پاهام "

یکی از پاهای جک از اون یکی بزرگتر بود. جک به دوستش الکس گفت "پیدا کردن کفش واسه من غیرممکنه". الکس گفت "برو پیش یه کفاش". جک گفت "برام سخته که یه کفاش پیدا کنم و فکر کنم که گران". الکس گفت "یه کفاش خوب توی روستای ماست و کاملاً هم ارزانه". این آدرسش. اون یه چیزی روی تکه کاغذی نوشت و دادش جک. جک چند روز بعد رفت پیش کفاش توی روستای الکس و کفاش براش یه کفش درست کرد. جک هفته بعد دوباره رفت دکان و نگاهی به کفش انداخت. بعدش با عصبانیت گفت به کفاش "توی یه مرد ابله یی! من گفتم یک لنگه اش بزرگتر از اون یکی باشه ولی تو یکی رو کوچیکتر از اون یکی درست کردی."

“ Finding shoes for my feet ”

One of Jack's feet was bigger than the other. "Finding shoes for me is impossible" he said to his friend Alex. "Go to a shoemaker" Alex said. "It is difficult for me to find a shoemaker and also I think that they are very expensive. Alex said "there is a good one in our village, and he is quite cheap. Here is his address". He wrote something on a piece of paper and gave it to Jack. Jack went to the shoemaker in Alex's village a few days later, and the shoemaker made him some shoes. Jack went to the shop again a week later and looked at the shoes. Then he said to the shoemaker angrily, 'You are a silly man! I said, Make / Be one shoe bigger than the other, but you made one smaller than the other!'